

به نام خدا

بررسی زندگی امیر یعقوب لیث صفاری اولین شه‌ریار ایران زمین و نقش آن در توسعه ایران و استان سیستان و بلوچستان از دیروز تا امروز

پژوهشگر و گردآورنده: محمد علی ابراهیمی

اسفند ۱۳۹۶

(سوگند به یزدان دادار کردگار، سوگند به مهر و نان و نمک مردان، و شنیدن نصیحت جوانمردان و خیانت نکردن).

((از سخنان ناب امیر یعقوب))

پیشگفتار:

سرزمین باشکوه و شگفت‌انگیز سیستان و بلوچستان در نیمروز خاوری ایران زمین واقع شده، بسیاری از پژوهش‌گران و تاریخ‌نویسان، تأثیر تمدن کهن سیستان و بلوچستان را بر ایران، جهان اسلام و حتی تمدن بشری ژرف دانسته‌اند. وجود آثار مکتوب به‌جامانده از دانشمندان، فیلسوفان، متکلمان و چاه‌سرایان نامدار به‌ویژه پس از اسلام در این سامان، گواهی روشن بر این مدعاست. این سرزمین زادگاه بزرگانی چون رستم، بزرگ‌پهلوان ایران باستان، یعقوب لیث، فرخی سیستانی، ابوسعید سجزی، ابوسلیمان سجستانی، ابو داوود سجستانی، میرکنبر، حمل‌جیند، ملاکمال خان هوت و هزاران پاسدار کیان و آبادگر ارزنده‌ی کاخ ادب و فرهنگ ایران است. حریر بن عبدالله سجزی، نخستین فقیه شیعی پس از اسلام اهل این کهن دیار بوده و نخستین چکامه به زبان پارسی پس از اسلام در اینجا سروده شده است. محمد بن وصیف سجستانی را به‌عنوان آغازین سراینده پارسی‌گوی و سدشکن فرهنگ تاریخ این آب‌و‌خاک شناسایی کرده‌اند.

بدون شک در فرازونشیب تاریخ سیستان و بلوچستان شخص یعقوب لیث به عنوان بنیانگذار حکومت صفاریان، که نزدیک پنجاه سال بر بخش شرقی ایران حکمرانی داشتند یکی از شخصیت‌های مهم ایرانی بعد از اسلام می‌باشد که نقش درخشان او در تشکیل نخستین حکومت بدون جلب موافقت خلیفه بر کسی پوشیده نیست. روش به قدرت رسیدن و حکومت کردن این شخصیت ایرانی و عدم اطاعت از خلیفه ستم‌گرمزمان و حتی جنگیدن با او باعث شده که مردم ایران به عنوان یک قهرمان ملی به او نگاه کنند. شناخت چگونگی و علل مناسبات یعقوب با دستگاه خلافت و تأثیر آن بر بعضی از حکومت‌های ایرانی بعدی که در مقابل سلطه‌ی اعراب ایستادگی نمودند، برای ما ایرانیان بسیار مهم است. نوع برخورد برخی از مورخان و شخصیت‌های سنی مذهب نیز نسبت به اقدامات یعقوب و تشکیل امارت استیلاء از جانب وی جالب توجه است، همواره وی را فردی آزادمرد می‌دانستند. در این مقاله با روش تحلیل منابع موجود سعی شده با بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی منطقه‌ی سیستان چگونگی به قدرت رسیدن یعقوب و براندازی سلسله‌ی طاهریان و جنگ او با خلیفه، علل و چگونگی روابط یعقوب لیث با دستگاه خلافت بررسی و مشخص شود. پس از حمله اعراب و سقوط ساسانیان، نزدیک به دو قرن هیچ حکومت ایرانی در ایران بر سر کار نیامدند و اقوام ایرانی کماکان تحت تسلط اعراب بودند و اگرچه در این زمان قیام‌های دلیرانه‌ای نیز برای برچیده شدن تسلط اعراب توسط ایرانیان انجام شد اما باز هم منجر به تشکیل حکومتی ایرانی نگردید. از جمله این قیام‌ها می‌توان به قیام اسپهبد فیروز، استادیس، مازیار و بابک خرم‌دین اشاره کرد که عرصه را بر اعراب بسیار تنگ کردند و همچنین توسط طاهریان که گام‌های بلندی به سوی استقلال ایران برداشته شد و در نهایت اولین حکومت ایرانی بعد از اسلام در مشرق ایران به دست مردم سیستان و بلوچستان به رهبری یعقوب لیث صفاری ایجاد شد. وی را به‌حق بایستی بانی استقلال ایران و همین‌طور نجات بخش زبان و فرهنگ ایرانی دانست.

بررسی جغرافیای سیستان و بلوچستان:

سیستان خاستگاه نخستین تمدنهای پیشرفته بشری، کانون اجتماعات شهرنشینی، پل ارتباط آسیای غرب با مناطق هندوچین، و معبر کاروانهای تجاری بوده است. شهر سوخته (که بعنوان هفدهمین اثر ایران در فهرست یونسکو در سال ۹۳ ثبت شد) با ۵ هزار سال دیرینگی؛ بهترین مرکز شهرنشینی در عصر مفرغ، و ترکیب زیبایی از خلاقیت، فراست صنعت و فرهنگ گذشته، دهانه غلامان (یا دروازه بردگان)؛ نمونه معماری موفق یک شهر خشتی و گلی هخامنشی، کوه خواجه؛ دژ سنگی و استوار برآمده از درون هزاران رمز و راز تاریخ اشکانی، ساسانی و هنر و تمدن و فرهنگ ایران باستان، زاهدان کهنه یا به قول هنری ساوج؛ لندن شرق، دارالولایه سیستان زادگاه آسبادهای جهان و سهم ایران در شکل گیری زوایای تمدن و زبان تصویر گویای هزاره های تاریخ است. سیستان گلوگاه هند زرخیز و خاور دور، مهد رادی و رادمردی در اساطیر پهلوانی پیشینیان بوده است. نام دارالولایه به جهت پذیرفتن حقانیت دین مبین اسلام در سال ۲۳ (ه ق) و عشق به ولایت یکی از بزرگترین افتخارات سیستانیان است.

بلوچستان فرزند راستین دیار پارس بر اساس کتیبه های بیستون در عهد داریوش، مکیا یا کشور میکی ها و بنا بر گفته مورخین یونانی، گدروزیا خوانده میشد و جزء ساتراپی یا استان چهاردهم بود. در زمان ساسانیان به این منطقه کوسان می گفتند. این اسامی تا پیش از اسلام رایج بود و زمانی که اعراب بر آن دست یافتند، مکران خوانده می شد. تاریخ بلوچستان نیز، همانند سیستان، با اسطوره شروع می شود. فردوسی توس در شاهنامه اشاره به قوم بلوچ دارد، به شهادت تاریخ، بلوچستان همواره تحت حکومت دولت های مرکزی همراه ایران بوده و در حفظ و حراست مرزهای ایران جان بر کف داشته است. از دو قسمت سرحد در شمال و مکران در جنوب تشکیل شده و تاریخ گواه ایجاد تمدنهای بزرگی در حاشیه فلات جازموریان در بلوچستان است - کشف آثار و اشیا در لادیز در شهرستان میرجاوه با قدمت ده هাজার ساله و وجود محوطه های متعددی از دوره های مختلف مانند محوطه اسپیدژ در جلگه چاه هاشم ایرانشهر - محوطه و تپه چگردک - تپه و قلعه بمپور که همچون ارگ بم یادآور گذشته پر افتخار بلوچستان و ایران می باشد و هزاران قلعه - بنای دیگر در کنار فرهنگ و میراث معنوی ارزشمند این دیار موسیقی سنتی با دهها ابزار و آلات موسیقایی - اینها و اداب رسوم بومی با گوشه های بکر فرهنگی - زبان و پوشاک بلوچی و... نشان دهنده تاریخ - تمدن و فرهنگی گرانسنگ در جنوب استان میباشد که همداستان با سیستان در مسیر شکل گیری فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی تاثیر گزار و نقش آفرین می باشد براسستیکه دیدن این همه شگفتی و زیبایی برای هر نوع سلیقه و گردشگری جذاب است.

نگاهی به زندگی نامه یعقوب لیث صفاری

وجود عواملی چون، انتصاب بخش عمده ی قهرمانان ملی شاهنامه به سیستان، مردم این سرزمین را آزاده، میهن پرست، متوجه به ملیت و متعهد به عادات و رسوم ملی و بی اعتقاد نسبت به دستگاه خلافت عباسی به بار آورده و باعث ظهور گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی همانند عیاران در این منطقه شده بود که این گروه ها نیز بنیادگذار قیام های پرتوانی بر ضد عرب ها شدند. که یعقوب سرآمد آنان بود.

درباره ی اصل و نسب یعقوب لیث در کتاب های تاریخی، روایات های متفاوتی است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، درباره ی لیث، پدر یعقوب چنین می نویسد: «لیث رویگر بچه سیستانی بود چون در خود نخوتی می دید به رویگری ملتفت نشد و به سلاح ورزی و عیاری افتاد» با وجود این که بعضی از تاریخ نویسان یعقوب لیث را رویگرزاده ای بیش ندانسته اند اما نویسنده ی ناشناخته ی تاریخ سیستان او را از پشت ساسانیان می داند و نسب وی را پس از ده میانجی به انوشیروان و پس از پنجاه و پنج میانجی به کیومرث می رساند. یعقوب بن لیث بن معدل بن حاتم بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز بن هرمزد بن خسروان بن انوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد... بن کیومرث نسبی است که این افراد برای وی ذکر

کرده‌اند). یعقوب در سال ۲۰۷ هجری قمری در روستای قرنین در نزدیکی شهر زرنگ دیده به جهان گشود(که بخشی از استان بزرگ بود). پدر یعقوب لیث در روستا به رویگری می‌پرداخت و به فرزندانش نیز این حرفه را آموخت.

یعقوب و برادرانش در عیاری به کمال رسیدند و چون پدرشان درگذشت، یعقوب ناگزیر کارهای وی را ادامه داد تا خانواده‌اش را تأمین کند اما در عین عیاری، همت بالایی نیز داشت. از این‌رو فرمانده و سردسته‌ی گروهی عیارپیشه شد که در فرصت‌های مناسب به قافله‌ها و کاروان‌ها می‌تاختند و کالاهای نفیس را که برای خلیفگان فرستاده می‌شد، به غنیمت می‌بردند تا میان نیازمندان تقسیم کنند.(باستانی پاریزی، ۱۳۵۳)

کودکی یعقوب

یعقوب لیث به سال ۲۰۶ یا ۲۰۷ هجری قمری در خانواده‌ی رویگری به نام لیث در روستای قرنین، نزدیک شهر زرنگ(زرنج) زاده شد. لیث چهار پسر به نام‌های یعقوب، عمرو، طاهر و علی داشت که یعقوب بزرگ‌ترین آن‌ها بود پسران لیث نیز چون خود او شغل رویگری داشتند اما چون روستایی کوچک به چند نفر رویگر در یک زمان احتیاج نداشت بخشی از اوقات یعقوب و برادرانش به سرگرمی‌های دیگری مانند: کاردکشی، کمندافکنی، تیراندازی، نیزه‌اندازی، سوارکاری و عیاری سپری می‌شد. یعقوب، شغل پدر که رویگری بود را ادامه داد و در جوانی به گروه عیاران پیوست و به تدریج در این گروه به سرهنگی و امیری دست یافت تا این که از سوی نصر بن صالح، به سرهنگی بست رسید، زیرا سیستان که در آن زمان تحت نظر امرای منسوب از طرف حاکمان طاهری خراسان اداره می‌شد، درگیر جنگ‌های داخلی به ویژه جنگ با خوارج حاضر در این منطقه بود. همین امر زمینه پیوستن یعقوب به گروه‌های نظامی درگیر با خوارج و در نتیجه قدرتیابی روزافزون یعقوب لیث که منجر به تشکیل حکومت خاندان صفاری شد را فراهم آورد. اما پسران لیث علاوه بر حرفه پدر به تیراندازی، سوارکاری و آموزش فنون جنگی نیز می‌پرداختند و پس از چندی به عیاران سیستان ملحق شدند. یعقوب با افرادی که گرد خود جمع کرده بود به عیاری و راهزنی می‌پرداخت. اما در دزدی و راهزنی نیز به گواه اکثر مورخان از عدل و انصاف خارج نمی‌شد و در این کار نیز از اصول جوانمردی عدول نمی‌کرد. یعقوب پس از چندی با جماعت عیاران سیستان به رهبری صالح بن نصر که از مخالفان بنی عباس بود پیوست و در نزد او به سبب دلآوری و شجاعت اجر و منزلتی یافت به طوری که به تدریج بر عده هواخواهان و دوستداران یعقوب افزوده شد. پس از چندی که از به قدرت رسیدن صالح بن نصر گذشت، وی شروع به زورگویی و چپاول مردم نمود که این امر با روح جوانمردی یعقوب در تضاد بود و بالاخره او را از مقام امیری عزل و برادر او «ذَرَهْم بن نصر» را به جای او به امیری برگزید.

مراحل قدرت یابی یعقوب:

یعقوب در قریه‌ی قرنین در شمال شرقی شهر خاش به دنیا آمد. سال تولد او را ما بین ۲۰۰ تا ۲۰۷ ه.ق می‌دانند. او که از فرزندان یکی از انسانهای نیک روزگار به نام لیث رویگر بود، توانست در میان عیاران نفوذ داشته باشد. پدرش در زمره‌ی شخصیت‌های بسیار مهم در میان عیاران با لقبی با عنوان کلانتر یا ریش سفید قرار داشت. عیاران چون هوشیاری و دلآوری او را دیدند، وی را به سرهنگی خود مبدول داشتند و همه جا در فرمان او بودند. عیاران آیین جوانمردی را رعایت می‌کردند (یغمایی، ۱۳۷۰: ۹۲). گردیزی سبب رشد او را در رفتار مناسب او با هم‌شهریان و مردم عادی می‌داند و البته مهمترین ویژگی وی را در جوانمردی می‌داند " سبب رشد او (یعقوب) آن بود که بدانچه یافتی و داشتی با مردمان خوردی و نیز با آن هوشیار بود و مردانه. همه قرینان او را حرمت داشتی و به هر شغلی کی بیوفتادی میان هم شغلان پیشرو او بودی " (گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۰۵).

در سال ۲۳۷ ه.ق مردی از اهالی بست به نام صالح بن نصرکنانی بر سیستان غالب و مسلط شد، یعقوب بن لیث همراه او بود. ولی طاهر بن عبدالله، امیر خراسان، سیستان را دوباره گرفت، پس از آن درهم بن حسین از مجاهدین داوطلب برسیستان غلبه کرد، ولی او قادر به نظم سپاه خویش نبود و سپاه او تحت فرمان یعقوب بن لیث بود که سالار لشکر بود؛ چون اطرافیان درهم او

را از اداره ی امور عاجز دیدند. یعقوب را به جای وی برگزیدند، چرا که وی لایق بود و یعقوب به تنهایی بر اداره ی امور مسلط شد (ابن اثیر، ج ۱۱: ۲۳۰-۲۳۱). یعقوب در سالهای متمادی توانست به فتح کرمان، تملک فارس، بلخ، طخارستان و سیستان داشته باشد و در سال ۲۵۹ ه.ق توانست آخرین امیر طاهری با نام محمد بن طاهر را شکست دهد و حکومت را به دست بگیرد. علت تصرف نیشابور هم به دلیل پناهنده شدن عبدالله سجزی به محمد بن طاهر و همچنین ضعف و عجز فرزند طاهر بود که در حوادث سال ۲۵۹ ه.ق فاقد قدرت بود و یعقوب به بهانه ی گردش طبرستان به آنجا لشکر کشید (ابن اثیر، بی تا، ج ۱۲: ۱۱۹). پس از مرگ جانگذار لیث، عیاران سیستان در کوه خواجه اجتماع می کنند تا یعقوب را به سرهنگی برگزینند، یعقوب میگوید چرا دیگری را انتخاب نکردید؟ عیاران می گویند تو در هر فن استادتری، یعقوب می گوید آنچه من تاکنون انجام داده ام، وظیفه یک عیار است، برای سرهنگی بیش از اینها لازم است، یاران می گویند راه انتخاب سرهنگ چیست؟ یعقوب می گوید: هر یک از ما نامه ای به حاکم بنویسیم و از او پنج هزار دینار طلب کنیم، حاکم فرمان هر کس را اجابت کرد، او سرهنگ ما خواهد بود. حاکم سرانجام فرمان یعقوب را اجابت می کند، و عیاران پایکوبان یعقوب را به سرهنگی بر می گزینند. آن جوانمرد بلند همت تمام سکه ها را به طور مساوی بین کلیه ی عیاران تقسیم می کند، از هر پیر عیار می گوید چرا برای خود دیناری برنداشتی؟ یعقوب می گوید سهم من باشد در آینده از خلیفه بغداد می ستانم، از هر شیرین گفتار به مزاح می گوید: ای رند کامل، جوجه مرغ را بین ما تقسیم کردی که شکار بزرگ برای خودت بماند. یعقوب می گوید: آنچه که از خلیفه بستانم پیش کش مردموطنم می کنم. (یغمایی، ۱۳۷۰: ۹۲).

جوانی و جوانمردی شگفت آور یعقوب

یعقوب در جهت اهداف عالی که برای نجات سیستان و در نهایت ایران، از ظلم و ستم داشت به کاخ ادهم بن نصر، فرمانروای ستمگر زابل یورش برد و تمام اموال و جواهرات آن را با کمک عیاران سیستان جمع کرد، وقتی که می خواستند از کاخ خارج شوند، چشم یعقوب به چیز درخشنده ای که در تاریکی شب می درخشید افتاد، فکر کرد که آن شئی الماس باشد، وقتی نزدیک آورد و مزمه، فهمید که نمک است، فوراً دستور داد، کلیه ی اموال و جواهرات را بگذارند و به پدرش لیث و دیگر عیاران که همراه آنان بودند گفت: پدر برادران و شما ای عیاران جوانمرد، من حالا نمک این مرد را چشیده ام و حق نمک خوردن کسی، نزد ما بسیار محترم و لازم الرعایه است، بلی وقتی ما نمک کسی را خوردیم دیگر حق دستبرد زدن به اموالش از ما سلب می شود، چون این عمل خلاف مروت و جوانمردی و انصاف است، که نزد ما همواره عزیز و فوق العاده گرانبهاست، این امر بزرگترین شعار ما را تشکیل می دهد. لیث گفت فرزندم درست میگوید، چون اونمک ادهم را خورده، بردن اموالش بر ما حرام است. سپس یعقوب تمام اموال را گذاشت و در جهت آرمان عالیش، نقشه های دیگری کشید و این بار بدون درنگ به طرف تنگه های کوه خواجه که بهترین شرایط را برای بریدن راههای کاروان رو و قافله هایی که اموال گرانقیمت را برای خلفا حمل می کردند، دارا بود، به راه افتادند. (باستانی پاریزی، ۱۳۵۳).

نامردی در برابر جوانمردی عیاران

یعقوب به دلیل اینکه نمک ادهم بن نصر حاکم ستمگر زابل را نخواست چشیده بود، از بردن اموال نفیس و گرانبهای او صرف نظر کرد و صبح روز بعد که حاکم ظالم دید، اموال را جمع کرده ولی نبرده اند، در شگفت شد، گفت منادی کنید، هر کس بگوید که به چه دلیلی این کار جوانمردانه را انجام داده، در امان است و پیش من عزیز است.

لیث پدر یعقوب با کمال غرور و مردانگی رفت و خودش را معرفی کرد و گفت علت اینکه اموال نفیس شما را نبرده ایم، فقط یک قطعه نمک بوده است، ولی حاکم ستمگر زابل برخلاف قولی که داده بود، در کمال نامردی و با زیر پنهان کلیه ی اصول و خصایل انسانی، به جای پرداخت مزدگانی، دستور داد، لیث آن پیرمرد سالخورده و شجاع در میدان بزرگ شهر زابل، در برابر دیدگان ملتهد همگان گردن بزنند. متعاقب کشته شدن و مرگ جانگذار لیث به دستور حاکم زابل، مأموران به خانه ی وی

یورش بردند تا فرزندان وی را دستگیر کنند ولی آن عقابان تیز چنگ مدتی پیش از قفس پریده بودند و آن دلاور مردان شجاع و عیاران از جان گذشته، در کوه خواجه سرگرم ساختن قرارگاهها و کمین گاهها بودند، تا به هدفهای بزرگ خود، که همانا نجات و آزادی سرزمین سیستان و رهایی مردم آن از اسات و ظلم و ستم و بیداد بود، نائل گردند. (باستانی پاریزی ۱۳۵۳)

خصوصیات شخصیتی یعقوب لیث

امیر یعقوب یازده سال و نه ماه امارت کرد و بر خراسان، سیستان، کابل، سند، فارس، کرمان و خوزستان و... تسلط داشت و در مکه و مدینه خطبه به نام وی می خواندند و او را «ملک الدنيا» می نامیدند. یعقوب، مردی شجاع و دلیر بود و در برابر سختیها ایستادگی بسیار داشت. او به تمام معنی یک سرباز وقت شناس، سخت کوش، خشن و نافذ بود. کامیابی یعقوب در بیشتر لشگرکشی هایش به اطاعت سپاهیان از او مربوط می شد.

او مردی آهنین تصمیم بود. یکی از دشمنانش یعنی حسن بن زید، فرمانروای طبرستان او را از لحاظ عزم راسخ و اراده پولادین اش «سندان» نامید.

یعقوب هرگز در اندیشه ی تن آسایی و هوس جویی نیفتاد و بر اثر حسن تدبیر و زیرکی که داشت، در جنگها با عده ی کم بر جمعیت زیاد دشمن پیروز می شد. وی به یاری گری خداوند ایمان داشت و هرگز از ستایش او غافل نبود. به طوری که به گزافه گویند: «از باب تعبد، اندر شبانه روز، صدو هفتاد رکعت نماز زیادت کردی از فرض و سنت».

چنین برمی آید که یعقوب هرگز ازدواج نکرد و در تاریخ نیز به آن اشاره نشده و نامی از فرزند یا فرزندان او به میان نیامده است. مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «وسیله ی سرگرمی و تفریح او، تربیت افراد بود که آنها را نزد خود می خواند و کاردهای چرمین را که مخصوص ایشان ساخته بود به آنها می داد، تا در حضور وی با آن زد و خورد کنند».

یعقوب، مردی بردبار و شکیب بود. بهتر از مردم معمولی غذا خوردن را، خیانت می دانست. اغلب در سفر و هنگام جنگ غذایش نان و پیاز بود که در ساق چکمه اش می گذاشت. او بیشتر بر قطعه ی حصیری می خفت که حدود هفت و جب طول و دو ذراع (نزدیک به یک متر) عرض داشت. همیشه سپرش در کنارش بود و به آن تکیه می داد و هر وقت می خواست بخوابد، همین سپر را بالمش قرار می داد و از بیرق سپاه برای روپوش استفاده می کرد. او راهنمایی بود برای آنانی که می خواستند سلطه ی عرب را بر ایران پایان دهند. یعقوب رهبر و معلم حقیقی ایرانیانی بود که در اندیشه ی قیام برضد تسلط جابرانه و غاصبانه ی خلیفه بر کشور خویش بودند.

وی با این که مدت زیادی حکومت نکرد، ولی در آبادگری و بازسازی مسجدها و بناهای خیریه کوشش بسیار نمود. یکی از بزرگترین و شگفت آورترین بناهای شهر زرنگ، مسجد جامع و به گفته نویسنده ی تاریخ سیستان مسجد آدینه ی آن بوده که در ماه رمضان هر سال سی هزار درهم از بودجه دولت صفاری وقف آن می شد و به دستور یعقوب مناره ای از مس برای آن ساخته بودند.

یعقوب به علت تعصب مذهبی «هرگز بر هیچ کس از اهل تهلیل که قصد او نکرد شمشیر نکشید و پیش تا حرب آغاز کردی حجت های بسیار بگرفتی، خدای را تعالی گواه گرفتی، و چون کسی اسلام آوردی مال و فرزند او نگرفتی».

به هر حال اگر قیام یعقوب لیث را بر ضد خلافت با توجه به آنچه که خواجه نظام الملک در سیاست نامه شرح داده بررسی کنیم، باید بگوییم که یعقوب کشتش شدیدی به پیروی از تشیع داشته است. هم چنین در کتاب «مجالس المؤمنین» نوشته ی سید نورالله شوشتری که شرح زندگانی رجال بزرگ شیعه در آن آمده است صفاریان در زمره ی پیروان تشیع به قلم آمده اند.

یعقوب توجهی عمیق به زنده‌سازی افتخارهای کهن ایران و ضبط و نشر خداینامه و شاهنامه داشت. چون دولت به یعقوب رسید، کسی را به هندوستان فرستاد تا نسخه‌ای از کتاب تاریخ پادشاهان قدیم ایران را که در آنجا بود بیاورد سپس ابومنصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ را که معتمدالملک بود دستور داد تا از زبان پهلوی به زبان فارسی منتقل کند و از زمان خسرو پرویز تا یزدگرد را نیز به آن بیفزاید. ابومنصور دستور داد تا سعد بن منصور عمری به اتفاق چهارتن دیگر (تاج فرزند خراسانی از هرات، یزدان فرزند شاپور از سیستان، ماهو فرزند خورشید از نیشابور و سلیمان فرزند برزین از توس) تا سال ۳۶۰ هجری قمری آن را تمام کردند (مقدمه‌ی آن شاهنامه نیز به نام ابومنصور بوده و به این دلیل به شاهنامه‌ی ابومنصوری معروف گشته و هنوز باقی است) و در خراسان و عراق نیز نسخه‌هایی از آن برداشته شده است. (یعجمایی، ۱۳۷۰)

شروع حکومت یعقوب

وی در دفع فتنه راهزنان خوارج هم توفیق قابل ملاحظه‌ای کسب کرد که مایه خشنودی اهل سیستان و بلوچستان شد. این امر که توانست در این سرکوب، سرکردگان خوارج را کشته، دهکده‌های آنها را ویران و ایمنی را به راهها باز گرداند، او را در نظر اهل استان، به صورت یک قدرت آرمانی و یک پهلوان افسانه‌ای درآورد.

صفاریان در داخل سیستان و بلوچستان محبوبیتی تمام داشتند و تا اندازه‌ای نماینده‌ی روح استقلال خواهی محلی بودند و به مقیاس وسیعی به منافع سیستان و بلوچستان می‌اندیشیدند. گویند که یعقوب در سالهای نخست دوران سپاهیگری اش، به هنگامی که فرماندهی عیار در خدمت صالح بن نصر بود، لشکریان بُستی صالح را که زرنج را فتح کرده بودند، از غارت شهر مانع گردید، زیرا بی‌نواهی کرسی ولایت سیستان تنها به سود بُست بود که رقیب زرنج به شمار می‌آمد. روشنتر از آن مساعی محمد بن خلف بن لیث، از افراد دودمان حاکم در تسکین ستیز فرقه‌ای میان دو گروه سمکیه و صدقیه می‌باشد. محتوی پیام وی آن است که اتحاد و پیوستگی سیستان از دودستگی‌ها و تفرقه‌اندازی‌ها لطمه خواهد دید. (فرای، ج ۴، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

از اواخر خلافت مأمون، حکومت خراسان و سیستان و مکران در دست خاندان طاهری بود و آنها کسانی را به حکومت سیستان فرستاده و بیشتر نمایندگان آنان با سرکشان محلی به زد و خورد می‌پرداختند. از کسانی که در سیستان علیه طاهریان و خلیفه «المتوکل» قیام نمود صالح بن نصر بود. در اوایل سال ۲۳۲ یعقوب به همراه جمعی از یاران خود به صالح پیوست. وی در پنجم محرم ۲۳۷ شهر تاریخی بُست را از چنگ نماینده‌ی خلیفه درآورد و به صالح داد و به پاس این خدمت، مقام سرهنگی بُست را به‌دست آورد. یعقوب در نتیجه‌ی همکاری با صالح، کارش بالا گرفت و یاران و فداییان بسیاری پیدا کرد. صالح که به کمک یعقوب بر دشمنانش پیروز شده بود پس از مدتی، به مردم ستم نمود و شهرها را غارت کرد. از این‌رو یعقوب با او مخالفت کرد و در ۲۴۴ به جنگ با وی پرداخت و او را شکست داد. از آن پس لشکریان سیستان با درهم بن نصر برادر صالح بیعت کردند و



یعقوب یکی از کسانی بود که به سپهسالاری آن نیروها برگزیده شد. درهم که از شجاعت و قدرت روزافزون یعقوب و محبوبیت وی در میان عیاران سیستان ترسیده بود به نزدیکان خود دستور قتل یعقوب را داد ولی یعقوب که آگاه شده بود با پیش‌دستی، او را دستگیر و روانه‌ی زندان کرد و شماری از یاران وی را بکشت. سرانجام با درخواست‌ها و حمایت‌های مردم، یعقوب به امیری سیستان رسید و شهر زرنگ را به عنوان پایتخت خود برگزید و بدین ترتیب در سال ۲۵۴ هجری شمسی نخستین حکومت ملی ایران، بعد از سقوط ساسانیان را پایه‌گذاری کرد.

یعقوب لیث در ۲۴۷ هجری قمری به یاری مردم آزاده‌ی سیستان، نخستین دولت مستقل ملی را در ایران تشکیل داد و شهر زرنگ را به پایتختی برگزید و پیش از پرداختن به نواحی غربی و شمال غربی (کرمان و خراسان) به ترتیب به امور اجتماعی شهر پرداخت. شهر زرنگ، بزرگ‌ترین شهر سیستان در سده‌ی چهارم بود که در آن دوران دارالاماره‌هایی در آن برپا کرده بودند. از جمله بناهای مهم زرنگ باید از مسجد جامع، دارالاماره و کاخ یعقوب نام برد. کاخ یعقوب لیث که ویژه‌ی امیر سیستان بود سبزه‌میدانی از خود داشت که یعقوب در آنجا می‌نشست تا مردم شرح حال خود را به وی تقدیم کنند و او به داد دادخواهان می‌پرداخت. (باستانی پاریزی ۱۳۷۰)

شهر زرنگ دارای پنج دروازه‌ی آهنین درونی و سیزده دروازه‌ی بیرونی بود و تسخیر آن بر هیچ‌کس میسر نبوده، به همین دلیل عنصری بلخی در شعر خود آن را «مدینه‌العدراء» خوانده است.

مدتی از امارت یعقوب بر سیستان نگذشته بود، که درهم از زندان فرار کرد و با حامد سرناوک متحد گشته، با سپاهی عظیم عازم زرنج پایتخت یعقوب شدند. یعقوب تا آگاه شد از شهر خارج گشته و در برابر دشمنان صف‌آرایی کرد. در جنگی که روی داد، سرناوک کشته شد و شماری از سربازان آن دو به اسارت درآمدند.

پس از آن یعقوب مشغول سرکوب مخالفان خود شد و پس از فارغ شدن از این امر درصدد آزادسازی دیگر مناطق ایران برآمد و توانست هرات، فارس، کرمان، طغارستان کابل و غزنین را به تصرف درآورد و پس از چندی نیز محمدبن طاهر آخرین امیر طاهری خراسان که تابع دربار بنی‌عباس بود را معزول کرد و خراسان نیز به دست یعقوب افتاد و پس از آن نیز گرگان و ری را نیز بر متصرفات خود افزود که این امر سبب دشمنی خلیفه با یعقوب شد؛ زیرا خلیفه از جانب امیر صفاری احساس خطر می‌کرد.

مردم سیستان و بلوچستان در روز ۲۵ محرم ۲۴۷ هجری قمری برابر با فروردین‌ماه ۲۴۰ هجری خورشیدی (۱۲ آوریل ۸۶۱ میلادی) با یعقوب فرزند لیث پیمان بستند (بیعت کردند).

مهم‌ترین جنگ‌ها و لشگرکشی‌های یعقوب به قرار زیر است:

جنگ با رتبیل: صالح پس از فرار از چنگ یعقوب عازم بُست شد و از رتبیل پادشاه کابل، کمک خواست. یعقوب متوجه بُست گردید و در نزدیکی رخد با صالح جنگ کرد. در این نبرد، رتبیل به کمک صالح آمد و به علت افزونی سپاهیان دشمن کار بر یعقوب سخت شد. پس پنجاه سوار دلیر برگزید و به قلب سپاه رتبیل زد و او را کشت و صالح را نیز پیش از فرار، دستگیر و تا پایان عمر در سیستان زندانی کرد.

جنگ با عمار (۲۵۱ هجری قمری): گروه خوارج مهاجر به سیستان به سرکردگی عمار از برجسته‌ترین دشمنان یعقوب بودند که به مرور زمان از دشمنی با خلیفه به آزار مردم سیستان روی آورده بودند. عمار سپاه خویش را برای یورش به یعقوب آماده می‌کرد که مورد حمله‌ی لشگریان وی قرار گرفت، خود و جمعی از سپاهیان به هلاکت رسیدند و به این ترتیب تومار خوارج در سیستان و بلوچستان که در گذر سال‌ها به کابوس خلیفه تبدیل شده بودند در هم پیچیده شد.

لشگرکشی به هرات (۲۵۳): یعقوب پس از رسیدگی به وضع سیستان عازم هرات شد و والی آنجا، حسین بن عبدالله بن طاهر را اسیر ساخت و دژ هرات را تصرف نمود. چون خبر فتح هرات به محمد بن طاهر، از امیران خاندان طاهری در نیشابور رسید. وی سپهسالار خویش ابراهیم بن الیاس بن اسد را مأمور نبرد با یعقوب کرد. یعقوب حکومت هرات را به علی بن لیث برادرش سپرد و سپهسالار طاهریان را در پوشنگ شکست داد. ابراهیم فرار کرد و اوضاع را در نیشابور به محمد بن طاهر گزارش داد. محمد به ناچار فرمان حکومت فارس، سیستان، کابل و کرمان را به نام یعقوب نوشت و با خلعتی جهت او فرستاد. یعقوب با دریافت فرمان، نامه‌ای به عثمان بن عفان، قاضی زرنگ نوشت و دستور داد، خطبه به نام او بخوانند.

لشگرکشی به کرمان (۲۵۴): یعقوب پس از سامان دادن وضع پایتخت، لشگریان را به سوی کرمان به حرکت درآورد. عبور یعقوب از بیابان سیستان و بم با سختی و مشقت زیاد پایان یافت و چون به حوالی بم رسید شنید که اسماعیل بن موسی، حاکم بم آماده‌ی ایستادگی در برابر اوست. جنگ شدیدی میان یعقوب و اسماعیل درگرفت، سپاهیان یعقوب مردانه جنگیدند و اسماعیل بن موسی را اسیر کردند. یعقوب حاکمی را از جانب خود بر بم گماشت و رو به کرمان نهاد. علی بن حسین حاکم کرمان و فارس، برادر خود عباس بن حسین را به حکومت کرمان گمارده بود. علی بن حسین چون خبر پیروزی یعقوب را در بم شنید طوق بن مغلس را با سپاهی جهت رو در رویی با یعقوب فرستاد. یعقوب پس از تصرف رفسنجان، سیرجان و شکست طوق و فرونشاندن شورش‌های جیرفت نامه‌ای برای علی بن حسین فرستاد. حاکم فارس و کرمان در جواب نامه یعقوب نوشت: «اگر کرمان را می‌خواهی پشت سر توست و اگر فارس را می‌خواهی نامه‌ای به خلیفه بنویس تا مرا بازخواند، من باز می‌گردم».

لشگرکشی به بامیان و بلخ (۲۵۶): یعقوب به بامیان و بلخ حرکت کرد و به آسانی بر بامیان دست یافت، زیرا داود بن عباس والی آنجا نتوانست در برابر یعقوب ایستادگی کند و فرار کرد، اما فتح بلخ چندی به طول انجامید چون مردم شهر در کهن‌دژ بلخ بنای جنگ و ستیز را گذاشتند، ولی یعقوب بر قلعه نیز چیره شد و محمد بن بشیر را به امارت بلخ گماشت و عازم هرات شد تا عبدالله بن محمد بن صالح سگری را که در آنجا طغیان کرده بود، تنبیه کند. عبدالله چون از حرکت یعقوب آگاه شد از هرات به نیشابور نزد محمد بن طاهر رفت.

لشگرکشی به نیشابور و انقراض سلسله طاهریان (۲۵۹): چون یعقوب در تعقیب عبدالله بن محمد بن صالح سگری، به سه منزلی نیشابور رسید، یکی از نزدیکان خود را نزد محمد بن طاهر فرستاد و پیغام داد که من برای اطاعت به خدمت آمده‌ام. عبدالله بن محمد بن طاهر گفت: «به آنچه یعقوب می‌گوید اعتماد مکن سپاه جمع کنم، تا با وی جنگ کنیم». محمد بن طاهر گفت: «ما حریف او نیستیم و چون جنگ کنیم او پیروز می‌شود»، از این‌رو عبدالله از نیشابور خارج شد و به دامغان گریخت.

محمد بن طاهر عموها و بزرگان خاندان خویش را به پیشواز یعقوب فرستاد و او وارد نیشابور شد. محمد بن طاهر نزد وی رفت و یعقوب او را به سبب کوتاهی در کارش ملامت و توبیخ کرد، آنگاه عزیز بن سری را دستور داد تا آنان را مقید ساخته و سپس محمد بن طاهر را به سیستان فرستاد و تا زمان مرگ زندانی کرد و در همان زندان نیز او را به خاک سپردند.

لشگرکشی به گرگان (۲۶۰): یعقوب چندی در نیشابور ماند و ضمن اقامت اطلاع یافت که عبدالله بن صالح سگری از دامغان خارج و عازم گرگان شده است. یعقوب از طریق اسفراین به گرگان رفت و پیکی نزد حسن بن زید علوی فرستاد و از او خواست عبدالله را نزد وی فرستد، اما حسن از تسلیم عبدالله خودداری کرد و یعقوب از این‌رو به حسن بن زید اعلان جنگ کرد. حسن و عبدالله به طبرستان فرار کردند، حسن به کوه‌های دیلم پناهنده شد و عبدالله به کوهستان‌های طبرستان رفت ولی حاکم آن ناحیه او را دستگیر و تحویل عزیز بن عبدالله سردار یعقوب داد. عزیز، عبدالله را به دربار یعقوب فرستاد. یعقوب او را کشت و از آنجا به نیشابور بازگشت.

لشگرکشی به فارس (۲۶۱): یعقوب، محمد بن زیدویه را که از سرداران سپاه او بود به حکومت قهستان گماشت، اما پس از چندی او را برکنار کرد. محمد بن زیدویه به جمع دشمنان یعقوب پیوست و به نزد محمد بن واصل حاکم فارس رفت و او را علیه یعقوب تحریک کرد. یعقوب حکومت سیستان را به ازهر بن یحیا سپرد و برای سرکوب آنان عازم فارس شد. محمد بن زیدویه از آمدن یعقوب به فارس ترسیده بود و به محمد بن واصل گفت: بهتر است با یعقوب مقابله نکنی، ولی محمد قبول نکرد. از این رو محمد بن زیدویه از خدمت حاکم فارس بیرون آمد و در یک از قصبات آنجا مخفی شد. محمد بن واصل به جنگ یعقوب آمد. در این نبرد چندین هزار نفر لشگریان محمد کشته شدند و خودش نیز فرار کرد. یعقوب به دنبال محمد شتافت، اما محمد بن واصل در ارتفاعات مجاور رامهرمز مخفی شد. (ویکی پدیا)

جنگ با خلیفه (۲۶۴): معتمد، خلیفه‌ی عباسی که از شکست محمد بن واصل آگاه شد. اسماعیل اسحاق قاضی را با فرمان حکومت خراسان، طبرستان، گرگان، فارس، کرمان، سند و ریاست افتخاری شرطه‌ی (شهربانی) بغداد نزد یعقوب فرستاد. یعقوب با فرستاده‌ی خلیفه به مهربانی رفتار کرد و پاسخ نامه‌ی خلیفه را به او داد. اسماعیل نیز در بازگشت، نامه‌ی یعقوب را به خلیفه تسلیم کرد. یعقوب پس از زندانی کردن محمد بن واصل، جمعی از لشگریان خود را به اهواز فرستاد و خود به دنبال آنان رفت، تا از آنجا به بغداد حرکت کند. چون خبر حرکت یعقوب به سمت بغداد به مردم آن شهر رسید، اهالی بغداد علیه خلیفه معتمد و برادرش الموفق قیام کردند و خلیفه هر چند با مشکلاتی روبه‌رو گردید، قصد جنگ با یعقوب کرد. چون یعقوب به دیرالعاقول (واقع در شمال شرق دجله میان واسط و بغداد) رسید، خلیفه نیز با لشگریان خود در مقابل وی صف‌آرایی نمود. در این محل نبرد سختی میان آنان درگرفت و یعقوب با حملات برق‌آسا، تعداد زیادی از سپاه بغداد را به قتل رساند.

معتمد و موفق که کار را چنین دیدند آب نهری را که از دجله جدا می‌شد، در میان سپاه یعقوب باز کردند تا هراس به سپاه یعقوب افتد و از سویی دیگر، بارونه و چارپایان را آتش زدند. از این رو سپاهیان یعقوب میان آب و آتش، راهی جز عقب‌نشینی ندیدند.

در این پس‌نشینی گروهی از یاران یعقوب کشته شدند و خود او نیز از ناحیه‌ی گلو و دست زخمی شد. با این وجود با جمعی از سرداران و لشگریان دلیر خود تا مدتی به نبرد ادامه داد تا توانست به واسط عقب‌نشینی کند. از آنجا به شوش رفت و به گردآوری خراج پرداخته تا به جنگی دیگر پردازد. سپس به شوشتر راند، آنجا را محاصره و فتح نمود، حاکمی در آنجا گماشت و خود عازم فارس شد و سپاهی تدارک دید. در بازگشت از فارس در جندی‌شاپور اقامت کرد و با نیرویی که فراهم کرده بود آماده‌ی جنگ باخلیفه شد. در این هنگام (۲۵۶ هـ) سخت بیمار شد و در بستر ناتوانی افتاد. (همان منبع)



شاهنشاهی یعقوب لیث

بخشی از مهمترین کارهای یعقوب

استقلال سیاسی و نظامی ایران

یعقوب لیث صفاری یعقوب نزدیک به ۱۸ سال حکومت کرد. حکومت وی از نظر تاریخی یکی از مهمترین دوران تاریخ ایران محسوب می‌شود و به نوعی استقلال سیاسی و نظامی ایران را از دربار خلافت بنی‌عباس احیا می‌کند. یعقوب پس از پیروزی بر رقبای خویش دست به اقداماتی برای امنیت و رفاه بیشتر ساکنین سیستان زد. وی مردم را «بخواند و بناوخت و اسیران را بیرون گذاشت و خلعت داد» و بدین ترتیب توانست پس از مدت‌ها ظلم و تعدی بر مردم سیستان، آرامش نسبی را در این نواحی حکمفرما کند. همچنین مواجب و مقرری سپاهیان خویش را پرداخت نمود (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۰۹) تا در توسعه طلبی وی را یاری دهند. یعقوب پس از برقراری آرامش نسبی در سیستان، به عمار خارجی رئیس خوارج پیغام فرستاد و او را به پذیرفتن سیادت خویش دعوت نمود (همان). با این پیشنهاد، یعقوب انگیزه خود برای توسعه طلبی و برقراری امنیت در سیستان را آشکار نمود و از خوارج که از گروه‌های متنفذ در سیستان بودند نیز دعوت بعمل آورد.

یعقوب که همچنان در صدد توسعه طلبی و افزایش قلمرو بود، پس از مدتی توانست رقبای خویش از جمله «رتبیل» حاکم بست، صالح بن نصر و «عمار خارجی» رهبر خوارج را از میان بردارد و «ابراهیم بن اخضر» رئیس جدید خوارج را نیز مطیع خویش نماید (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۲۲-۲۲۱. ابن اثیر، بی‌تا: ج ۱۲: ۵۰) عقوب در لشکرکشی‌ها بر تختی چوبین می‌نشست و امور لشکر را نظارت می‌کرد و اگر نقصی در امور مشاهده می‌کرد از همان جا دستورات لازم را برای رفع آن صادر می‌کرد. همچنین سپاهی خاصه تشکیل داده بود که گارد شخصی او بودند و افراد آن در اطراف خیمه یعقوب مستقر می‌شدند (مسعودی، ۱۳۷۴: ج ۲: ۶۰۲). امیر صفاری سپاهی نیز برای برگزاری مراسم خاص تدارک دیده بود. این سپاه عبارت بود از دو هزار نفر که برای جشن‌ها، اعیاد و مراسم رسمی ترتیب یافته بودند. آنان افرادی تنومند بودند و هر کدام چماقی زرین یا سیمینبر دوش داشتند و در مراسم رسمی در دو طرف بارگاه او صف می‌کشیدند (سیستانی، ۱۳۸۳: ۵۸). یعقوب در لشکرکشی‌ها از شتران تندرو، اسب و خران سفید استفاده می‌کرد.

استقلال ادبی

دیگر اقدام مهم یعقوب که به هیچ عنوان از اقدام اولیه او کم‌اهمیت‌تر نیست و شاید به جرات بتوان گفت بزرگترین خدمت حکومت وی به ایرانیان محسوب می‌شود، ایران است، بدین صورت که وی دستور سرودن اشعار پارسی به جای اشعار عربی را صادر می‌کنند و شاعران و نویسندگان را به سرودن اشعار پارسی تشویق می‌نماید. همچنین باید به توجه ویژه وی به زنده کردن تاریخی ایران باستان اشاره کرد. از آنجا که یعقوب بسیار به تاریخ ایران باستان عشق می‌ورزید دستور داد تا از هندوستان کتاب تاریخ پادشاهان باستانی ایران را که در آن زمان در هندوستان بود به ایران بیاورند تا از زبان پهلوی به فارسی برگردانده شود و دوره پادشاهی خسرو پرویز و یزدگرد نیز به آن افزوده شود.

بعدها این کتاب منبع الهام‌بخشی برای حکیم ابوالقاسم فردوسی در سرودن شاهنامه شد. یعقوب مردی بردبار و شکیبا بود. خوردن بیشتر و بهتر از مردم کوچه و بازار را ناروا می‌دانست. غذای او بیشتر خوراک ساده نان و پیاز بود. بر تکه حصیری می‌خفت و بسیار ساده زندگانی می‌کرد. مردی بااراده و سخت‌کوش و باتدبیر بود که راه را برای سایر حکومت‌های ایرانی باز کرد و به ایرانیان آموخت که می‌توانند بار دیگر به شکوه و عظمت و استقلال خود برسند و خود را از سلطه بیگانگان رهایی بخشند.

استقلال اقتصادی

یعقوب در شهر زرنگ میان دروازه فارس و طعام، کاخی ساخت که دارالعماره نیز در آن واقع بود. همچنین بنای قسمتی از بازارهای شارستان زرنگ را که در اطراف مسجد آدینه قرار داشتند، از آثار یعقوب لیث می‌دانند و گفته می‌شود یعقوب عایدات آن را که روزانه هزار درهم برآورد می‌شد، وقف مسجد آدینه در سیستان و مسجدالحرام در مکه کرده بود. مقدسی نیز بنای یکی از مناره‌های مسجد جامع شهر زرنگ را ساخته یعقوب لیث می‌داند. از بناهای دیگری که به یعقوب لیث نسبت می‌دهند، قلعه

سعیدآباد در شهرستان اصطخر است که چون بر آن غلبه یافت، خرابش کرد، ولی بعدها که به ساختمانی جهت زندان نیاز پیدا شد، دستور داد که در همان محل زندان بسازند. «و آنجا را زندان خشم گرفتگان و کسانی که از کشتن ایشان چشم می‌پوشید، قرار داد.» زرنج ،



زنده کردن پارسی

در کرمان بود که یعقوب دستور اکید داد به زبانی که او نمی فهمد (عربی)، مکاتبه نکنند. از زمان تصرف ایران به دست اعراب مسلمان، تا آن زمان مکاتبات اداری به زبان عربی صورت می گرفت. می گویند پس از ورود یعقوب به هرات، «محمد بن وصیف سیستانی»، سروده‌ای در ستایش یعقوب به زبان عربی سرود و برایش خواند اما یعقوب خطاب به این چکامه‌سرا گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟» از زمان صدور دستور یعقوب لیث بود که «فارسی» بار دیگر زبان رسمی شد و رونق گرفت. یعقوب بود که خواست که برای حروفی که در عربی نیست و در فارسی تلفظ می شود، جانشین بیابند تا خط الرسم تکمیل شود و سالها طول کشید تا ادیبان با هم به توافق رسیدند که «پ، چ، ژ، گ» را با افزودن نقطه و سرکش بر حروف عربی مشابه، به وجود آورند تا ترکیب حروف تغییر نکند و مقرر داشتند که از بکار بردن حروف خاص زبان عربی از جمله «ص، ض، ط، ظ، ث، ح، ع و ء» در واژه ها و اسامی فارسی خودداری شود. تکمیل این تغییرات هشتاد سال وقت گرفت و این اصلاحات حروف و تبدیل واژه ها در سال ۹۵۰ میلادی به پایان رسید و خط الرسم فارسی امروز به دست آمد. باید دانست که ایرانیان تنها مسلمانان آن زمان بودند که زبان ملی خود را از دست ندادند.

بایسنقر ، نواده امیر تیمور گورکانی ، که گردآوری اثر جاودانه فردوسی طوسی ، شاهنامه ، به دستور و به همت او انجام گرفت ، در مقدمه ای که بر شاهنامه نوشته از ترجمه و تکمیل کتاب ، دانشور دهقان ، به روزگار یعقوب سخن گفته است . بنا به نظر بایسنقر کتاب یاد شده که داستانهای ملی ایرانیان را در برمی گرفت به فرمان یعقوب از پهلوی به پارسی بازگردانده و برخی ضمائم چون شرح دوران قدرتمداری خسرو پرویز تا مرگ یزدگرد سوم بدان افزوده شد.

از همین روی یعقوب را «سردار پارسی گوی»، فرنام(لقب) دادند. به باور برخی، نام «یعقوب لیث صفاری»، در زنده کردن زبان پارسی حتا فراتر از فردوسی است چرا که او زبان فارسی را زنده کرد و فردوسی آن را جاودانه.

پس از یعقوب هم سامانیان و آل بویه که دوستدار زبان پارسی بودند این زبان را گسترش دادند، غزنویان نیز پارسی را در هندوستان گسترده کردند. زبان پارسی در دربار مغولی /خراسانی هند، زبان رسمی بود. پراکندگی زبان پارسی در هند وستان سبب پیدایش زبانی به نام اردو(زبان رسمی پاکستان)شد. سلجوقیان نیز زبان پارسی را در آسیای کوچک پراکندند و در دولت عثمانی زبان پارسی مرسوم بود.

یعقوب توجهی عمیق به زنده‌سازی افتخارهای کهن ایران و ضبط و نشر خداینامه و شاهنامه داشت. چون دولت به یعقوب رسید، کسی را به هندوستان فرستاد تا نسخه‌ای از کتاب تاریخ پادشاهان قدیم ایران را که در آنجا بود بیاورد (سپس ابومنصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ را که معتمدالملک بود دستور داد تا از زبان پهلوی به زبان فارسی منتقل کند و از زمان خسرو پرویز تا یزدگرد را نیز به آن بیفزاید. ابومنصور دستور داد تا سعد بن منصور عمری به اتفاق چهارتن دیگر (تاج فرزند خراسانی از هرات، یزدان فرزند شاپور از سیستان، ماهو فرزند خورشید از نیشابور و سلیمان فرزند برزین از توس) تا سال ۳۶۰ هجری قمری آن را تمام کردند (مقدمه‌ی آن شاهنامه نیز به نام ابومنصور بوده و به این دلیل به شاهنامه‌ی ابومنصوری معروف گشته و هنوز باقی است) (۱۶) و در خراسان و عراق نیز نسخه‌هایی از آن برداشته شده است.

چنین مشخص می‌گردد که یعقوب اصل کتاب را از هندوستان آورده، بعدها دقیقی آن را سروده و ابومنصور دستور ترجمه‌ی آن را صادر کرده، و سرانجام فردوسی به‌طور کامل آن را به نظم درآورده است. علت توجه یعقوب به این نکته را علاوه بر روحیه‌ی میهن‌پرستی و ایران‌خواهی و علاقه‌ی او به زبان پارسی، فخر به نیاکان نیز باید دانست زیرا یعقوب خود را از فرزندان پادشاهان ساسانی می‌دانست.

یعقوب لیث، بنیادگذار شعر فارسی در ایران بود و در زمان دولت او شعر فارسی برای اولین بار رسمیت یافت و شاعران دربار خود را به سرودن شعر به زبان شیرین فارسی، ترغیب و تشویق نمود. پس از بازگشت پیروزمندانه‌ی یعقوب از هرات، با در دست داشتن فرمان حکومت سیستان، کابل، کرمان و فارس، مردم سیستان با شادی و شغف از وی استقبال کردند و شاعران سیستان، اشعاری در مدح او سروده و از دلاوری وی ستایش کردند که البته این شعرها به زبان عربی بود.

پس از شنیدن بیت‌هایی از آن شعرها، یعقوب دبیر رسایل خود را که محمد بن وصیف نام داشت و در جمع نیز حاضر بود، خواست و دستور داد تا شعر به زبان فارسی گفته شود، که محمد هم چنین کرد.

- پس از محمد بن وصیف، بسام گُرد و محمد بن مخلص سگزی، شاعرانی بودند که در زمان یعقوب و تحت توجه و تشویق او شعر فارسی سرودند

- **نقش صفاریان به ویژه یعقوب و عمرو در امور مذهبی، اقتصادی و اجتماعی**

نقش صفاریان به ویژه یعقوب و عمرو در ترویج اسلام و مذهب شیعه و احیای روحیه ملی در خاطر ایرانیان برای سده‌های متوالی همچنان دوام داشت و نامشان قرن‌ها بعد از آنها زنده و جاوید ماند. بررسی سکه‌های تاریخی نشان می‌دهد یعقوب از بعد اقتصادی نیز با ضرب سکه و راه اندازی بازارها و مبادلات تجاری موفق بوده است، مربوط به زمانی است که عمرو لیث از خلیفه بغداد رسمیت حکومت فارس، خراسان و سیستان و مکران را گرفت و نائین نیز در آن زمان، جزئی از ولایات فارس بود. به طور کلی سکه‌های صفاریان از جنس طلا، نقره و برنز بوده و از لحاظ طرح و نوشته شبیه سکه‌های عباسی است، با این تفاوت که در یک روی سکه نام فرمانروای صفاری و در روی دیگر، نام خلیفه عباسی نوشته شده است. نتیجه‌گیری سکه عمرو لیث، در حقیقت قدیمی‌ترین سکه ضرب نایین است و گویای این نکته است که آغاز به کار ضربخانه نایین، در اواخر قرن سوم ه. ق بوده و اگر در آینده سکه‌ای با تاریخ قدیمی‌تر از سکه مورد بررسی یافت و معرفی نشود، تاریخچه ضربخانه نایین را باید مربوط به دوره صفاریان دانست. در زمینه اجتماعی نیز یعقوب لیث دادگری و عدالت محوری را پیشه حکومت خود کرد و نیز کمک به تنگدستان و بیمه‌های اجتماعی و عقوب نیز سعی و اهتمام فراوانی جهت رفاه حال رعایا و ساکنان قلمروش داشت. از اقدامات مهم او در ابتدای قدرت گیری این بود که طبقات متوسط و زارعین فقیر سیستان را از مالیات معاف کرد و دستور داد «اندر ولایت خویش، هر که را کم از پانصد درم وسعت بودی، ازو خراج نستی و او را صدقه دادی» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۰۹). همچنین تاریخ سیستان هنگامی که می‌خواهد از عدالت و مردم‌داری یعقوب لیث سخن به میان آورد، نظام زراعت و آبیاری سیستان را ملاک وجود عدالت و انصاف در قلمرو وی و رفاه جامعه قرار می‌دهد: «امیر صفاری هنگامی که در تلاش برای تصرف نیشابور بود از اوضاع

زادگاهش غافل نبود و دبیری را برای بررسی اوضاع به این ناحیه مأموریت داد. دبیر به سیستان آمد و اوضاع را مشاهده نمود و برای گزارش احوال نزد یعقوب رفت. امیر پرسید: به مظلوم بودی؟ گفتا: بودم، گفت: هیچ کسی از امیر آب گله کرد، گفت: نه. گفت الحمدلله، باز گفت به پای چوب عمار گذشتی؟ گفتا: گذشتم، گفت: کودکان بودند آنجا. گفت: نه. گفت الحمدلله. گفتا: به پای مناره کهن بودی؟ گفتا: بودم. گفت: روستائیان بودند، گفت: نه. گفت الحمدلله... دبیر خواست گزارش خود را به اطلاع یعقوب برساند اما او گفت: «بدانستم بیش نباید» (همان: ۲۶۱ - ۲۶۰). این امر حکایت از درایت و ملکداری ایرانیامیر صفاری دارد. بطوری که وی با پرسیدن چند سوال کوتاه به آرامش و امنیت در سیستان پی برد. همچنین یعقوب در جهت تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی کوشید با تنظیم دفاتر مالیاتی و محاسباتی، معافیت فقرا و ضعفا از مالیات و کمک کردن به آنان، اخذ مازاد عایدات ملاکان و توانگران، یک اصلاح اجتماعی بزرگ در جامعه پدید آورد. علاوه بر این او کوشید آیین وقف را در سیستان برقرار نماید و یکی از بازارهایی را که بنا نموده بود «بر مسجد آدینه وقف کرده و به بیمارستان و بر مکه و از آن بازار هر روز هزار درم غله برخیزد» (استخری، بی‌تا: ۱۹۴). او در زمینه رسیدگی و دادرسی پایه مستحکمی بنا نموده و در مورد مجازات صاحب منصبان حکومت خویش که رعایت عدالت را نکرده و متجاوز به حقوق مردم بودند، اندک تسامحی به خود را نمی داد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۵: ۳۵۷)



سکه درهم نقره به نام یعقوب لیث

اقدامات عمرانی

یعقوب مانند دیگر فرمانروایان به ساخت قصر و مسجد و بناهای باشکوهی اقدام نمود. از جمله بناهایی که در سیستان اقدام به ساخت آن نمود قصری در شهر زرنگ میان دروازه فارس و طعمام است که دارالاماره وی در آن بود. در اطراف این قصر خندقی بود و زندانی نیز در آن وجود داشت همچنین دو آتشگاه (مناره) که با مس پوشیده شده در آن وجود داشت (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۲: ۴۴۵). از بناهای دیگری که به یعقوب نسبت می دهند دژی در قرنین زادگاه اوست که دارای «جامع و روض است و نهری از آن می گذرد» (همان: ۴۴۶). علاوه بر بناهایی که یعقوب در سیستان بر بنای آن همت گماشت ساخت بناهایی در فارس است. از جمله سه کاروان سرا در «مهروبان» و مسجدی که نزدیک آن است (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۳۴. ناصر خسرو، ۱۳۸۱: ۱۶۳). همچنین قلعه «اسفیدبذ» در استخر، که هنگام دستیابی بر آن دستور ویرانی آن را صادر کرد اما پس از مدتی برای استفاده جهت زندان دستور داد آن را بازسازی نمایند و زندان محکومین سیاسی گردد (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۴۱). بنای قصری در سردسیرات فارس در ناحیه ای بین شمال و شرق شیراز را به وی نسبت می دهند (فسایی، ۱۳۶۷: ج ۱: ۲۱۲). (اویسی عباس)

رونق معماری

بررسی سیر تاریخی معماری در عصر کوتاه مدت صفاریان، به سبب اندک اطلاعات برجا مانده، بسیار دشوار است و به واقع بایستی بیش از توجه به این مقوله، به مبحث شهرسازی در این عصر و تداوم عنصر معماری تاریخی ایران در این دوره پرداخت. روندی که می تواند راهگشای بسیاری از پاسخ های علمی و تاریخی در این زمینه باشد.

سرزمین سیستان، سرزمین اساطیری ایران زمین است که پیشینه‌ای کهن‌تر از تاریخ دارد. «شهر گمشده» به‌مثابه نمایه روشنی از تاریخ تمدن و زیست‌هوشمندانه بشر در این منطقه بهترین گواه است بر این نکته که سیستانی‌ان با مقوله معماری و عناصر وابسته به آن از دیرباز آشنا بوده و تجربیات آنان به هنر و تمدن شرق فلات ایران دامن زده است.

شهر «زرنگ» در ولایت نیمروز افغانستان (گروهی بر این باورند که خرابه‌های باقی‌مانده از زاهدان کهنه در خاک ایران می‌تواند گزینه اصلی این شهر بوده باشد)، به‌عنوان پایتخت نخستین یعقوب لیث، بنا بر اطلاعات ثبت‌شده در «تاریخ سیستان» و «احیاء الملوک» و دیگر منابع تاریخی ساختاری کمابیش شبیه به سایر شهرهای ایران داشت و به‌ویژه در دوره ساسانی، شهری عظیم بشمار می‌آمد که قرارگیری‌اش در مسیر بازرگانی مناطق مرکزی ایران با خراسان، مکران و هند به آن موقعیتی استراتژیک داده بود.

شهر در زمان قدرت‌گیری صفاریان هنوز انسجام اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ نموده و از منظر شهری دارای هسته مرکزی فشرده‌ای بود که توسط حصار بلند از آن محافظت می‌شد. همچنین دیواره گلی غیرقابل نفوذی (حصار ریض) نیز بر گرد این بخش از شهر (شارستان) تعبیه‌شده بود که ورود به آن را سخت و ناممکن می‌ساخت.

جدا از این مقولات، خندق (پارگین) کل مجموعه شهر را در برمی‌گرفت. کارکرد این سازه جدا از ماهیت دفاعی آن به‌عنوان جمع‌کننده آب‌های سطحی شهر نیز بود. موقعیت زرنگ در حوالی «سنارود» و قرارگیری‌اش در منطقه پست و گود، منجر به آن می‌شد که به‌ویژه در زمان طغیان‌های سالیانه جریان آب وارد شهر شود، لذا نیازمند ساختاری بود که آب زائد جاری در سطح شهر را به همراه فاضلاب از آن خارج کند. در مواقع عادی، جریان این رود از طریق سه ورودی به شهر وارد و به دو حوض بزرگ جلوی مسجد جامع سرریز و سپسدر نهرهای متعدد زرنگ جاری می‌شد. این سیستم آب‌رسانی از آنجایی مهم قلمداد می‌شود که بدانیم به سبب شوری خاک و وجود زه حفر چاه در زرنگ دشوار و در صورت حفر نیز آب حاصله شور و غیرقابل استفاده بود. حصار بیرونی منتهی به خندق، دارای سیزده دروازه بزرگ چوبین (میناکی، گرگان، شیرک، شعیب، نوخیک، کان، نیشک، کرکویه، استریس، غنجره، بارستان، زنگیان و حلواگران) و حصار شارستان دارای پنج دروازه آهنین (کهن، آهنین، کرکویه، نیشک و طعام) بود که شهر از طریق آن‌ها به مناطق پارس، خراسان، بست و نیز کشتزارها، باغ‌ها و نخلستان‌ها مرتبط بود.

تقسیم‌بندی فضای شهری در «زرنگ» شامل ۴ رده اعم از بناهای مذهبی (مسجد، آتشگاه، کلیسا و مدارس علمیه)، بناهای دولتی (قصر، دارالاماره، زندان و پادگان‌های نظامی)، بناهای عمومی (بیمارستان، بازارها و کاروانسراها) و درنهایت بخش چهارم فضای شهری (کوی، سرا و منازل مسکونی) است. مسجد جامع شهر، بازار، زندان و مقر حکومت یعقوب لیث در کنار یکدیگر و در حومه جنوب غربی شهر واقع شده بود. ارگ و خزانه سلطنتی نیز که از آثار دوره عمرو لیث، دومین پادشاه سلسله صفاریان است در شمال شرقی شهر قرار داشت.

مسجد جامع یا مسجد آدینه که نخستین مسجد زرنگ به شمار می‌آید، توسط عبدالرحمن بن سمره در دهه ۴ هجری احداث و تا مدت‌های مدید مورد استفاده قرار داشت. این مسجد دارای دو مناره بود که یکی از آن‌ها به دستور یعقوب لیث صفاری با روکشی از مس ساخته شده بود.

جدا از مسجد، شهر دارای اماکن مذهبی دیگری چون آتشکده و کلیسا بود که تعداد زیادی از آتشکده‌های آن البته به‌مرور تخریب یا به مسجد تبدیل شد.

تشکیل هسته‌های جوانمردی و عیاری

یعقوب لیث صفاری، فرزند مردی رویگر(مسگر) از اهالی سیستان و نام پارسی وی "رادمان" پسر ماهک بود. واژه‌ی صفار در زبان عربی به معنی مسگر است. واژه‌ی عیار همان واژه‌ی یار فارسی است با تلفظ پهلوی(فارسی میانه). از نظر اصطلاحی هم هر که اندکی در باره‌ی عیاران بخواند در می‌یابد که آنان یارانی از چریک‌های شهری اهل حرفه (مسگر، نجار، آهنگر و مانند آن‌ها) بوده‌اند که از ثروتمندان می‌گرفته و به درویشان می‌داده‌اند. (تاریخ سیستان، قابوسنامه، سمک عیار و منابع دیگر)

تأسیس این گروه به قرن دوم هجری در خراسان، باز می‌گردد. پایه‌ی طبقاتی آنها از میان طبقات عامه‌ی مردمی بودند. از آنها با القابی چون جوانمردان و فتیان یاد می‌شود. مهم‌ترین عناصر این تشکیلات در خراسان و سیستان قرار گرفته بود. عیاران گاهی با مخالفان خلافت عباسی متحد می‌شدند و هواخواهان آزادی طلب بومی بودند. آنها از تشکیلات منظم و خاصی برخوردار بودند و نسبت به سرهنگان خود توجه فوق‌العاده‌ای داشتند. مسلک عیاران در ابتدا اخلاقی بود، ولی بعداً به مسلکی کاملاً سیاسی مبدل شد. مش‌آن‌ها گرفتن پول و ثروت از طبقه‌ی ثروتمند و واگذاری آن به فقیران می‌باشد. از نظر ایدئولوژی باید گفت عیاران توانستند مرامنامه‌ی خاصی را تنظیم کنند " آنچه گویی، انجام دهی، راستی در قولی و شکیبایی در کارها را باید داشته باشند" (ترکمنی آذر، پرگاری، ۱۳۷۸: ۷۲-۷۴).

عیاران را می‌توان در قالب تشکیلاتی چون عریف (سرپرستی ۱۰ عیار)، نقیب (فرمانده ۱۰ عریف)، سرهنگ (سرپرست ۱۰ نقیب) و امیر (سرپرستی ۱۰ سرهنگ) را برعهده دارد، توصیف کرد. درهم بن نصر و صالح بن نصر از رهبران اصلی عیاران قلمداد می‌شوند که بعدها یعقوب را به سرهنگی خود برگزیدند.

عیاران، گروه اجتماعی متشکل از افرادی روستایی و شهری بودند که خصلتهایی چون شجاعت، ذکاوت و جوانمردی داشتند. درباره معنایی لغوی کلمه «عیار» ملک الشعرا بهر معتقد است که این کلمه صورت تغییر یافته و ضبط غلط «یار» فارسی است که امروزه «یار» گفته می‌شود و به معنی رفیق و دوست صمیمی است.

کلمه عیار معنای جوانمرد را نیز می‌دهد، که سخن قابوسنامه، مکمل این سخن و بیانگر جوانمردی عیاران است: «...آن قوم عیاران که مردمی ایشان را نام، جوانمردی نهادند».

عیاران در گروه‌های اجتماعی و سیاسی منظم و تعلیم یافته‌ای، منشأ تغییراتی در تاریخ سیستان گشتند. آنان در مقابل ظلم و ستیز و تبعیضات نژادی امویان و عباسیان و حکام دست‌نشانده‌ی خلفا به پا خاستند و بادگیری و شجاعت خاص طبقه خود، ضمن مبارزه با حکام خلیفه، مدافع مردم بی‌گناه و بی‌پناه شدند. به طوری که، «مرام عیاران حق‌خواهی بود و حق ستانی».

ورود عیاران مراسمی داشت و شرایط مخصوص را شامل می‌شد و تازه وارد باید الفاظی از سر صدق به زبان آورد و مراسم تحلیف به جا آورد: (سوگند به یزدان دادار کردگار، سوگند به مهر و نان و نمک مردان، و شنیدن نصیحت جوانمردان و خیانت نکردن).

در این مراسم، تازه وارد و کلیه‌ی عیاران بدون پوشاک فقط برای ستر عورت لنگ می‌بستند و در دایره‌ای گرداگرد میر عیار می‌ایستادند، سپس یعقوب که مقام میر عیاری یا سرهنگی داشته است، مثنی نمک در قده آب می‌ریخت و داوطلب آن را می‌نوشید و آنگاه سکوت محض برقرار می‌شد. ازره پیر عیار، ضمن چرخیدن به گرد دایره‌ی عیاران وظائف خطیرو رئیس مرامنامه عیاری را با صوتی دلنشین بتازگو می‌کرد و داوطلب در حالی که دست راستش در دست یعقوب بود، دست چپ خود را در پایان هر اصل به عنوان اعلام قبول بالا می‌برد و همچنین شعر زیر نیز زمزمه می‌شد:

پس از پایان مراسم ، داوطلب عیار ، مردی رسمی شناخته می شد و به وسیله ی میر عیار از بین عیاران با سابقه یک نفر به عنوان استاد ، برای شخص جدید الورود تعیین می گردید .

استاد موظف بود فنون رزمی را به شاگرد خود بیاموزد و او را از هر حیث ورزیده و مجرب تربیت نماید .

بعد از پایان دوره ی آموزش رزمی ، او تحت آزمایش قرار می گرفت ، به این صورت که یک مأموریت ویژه به او محول می کردند .

شهادت یعقوب

یعقوب لیث صفار را میتوان یکی از نخستین شهیدان در راه آزادی وطن پس از حمله اعراب دانست به دلیل اینکه وی پس از مبارزات بسیار در مسیر شهریاری ایران زمین زخم های متعدد برداشت و با توجه به نیرنگ دشمن بیمار شد در مسیر سربلندی ایرانیان در حالت جانبازی آزادانه به شهادت رسید.

یعقوب نیز که در دل اعتنایی به خلیفه نداشت و او را دشمن خود می دانست، سرانجام تصمیم به نابودی خلیفه گرفت و در سال ۲۶۲ هجری، خود در راس لشکری عازم فتح بغداد شد و در جنگی که بین دو طرف در مشرق دجله، بین مداین و بغداد در گرفت در ابتدا پیروزی با یعقوب بود اما با برگرداندن آب دجله در میان سپاه یعقوب، سرانجام یعقوب اولین شکست خود را در طول دوران امیری خویش دریافت کرد و زخمی و خسته به خوزستان بازگشت و در جندی شاپور سکنا گزید و به تهیه سپاه و لشکریانی برای فتح بغداد به قصد انتقام از خلیفه برآمد. معتمد خلیفه عباسی که از آماده شدن یعقوب برای نبرد به وحشت افتاده بود سعی کرد تا به نوعی از یعقوب دلجویی کند و وی را از تصرف بغداد منصرف نماید. بدین منظور قاصدی را نزد یعقوب فرستاد که یعقوب در جواب خلیفه چنین گفت:

«به خلیفه بگو که من اکنون بیمارم و اگر بمیرم هر دو از دست یکدیگر رها شویم و اگر بمانم بین ما جز شمشیر نخواهد بود. این مال و ملک و گنج و زر به نیروی هوش و کوشش گرد آورده ام. نه ارث پدری بود و نه از جانب تو بوده است. تا تو و خاندانت را برنبدازم از پا نمی نشینم. اگر شکست خوردم به سیستان باز می گردم و با این نان خشک و پیاز بقیه عمر را به اتمام می رسانم.» اما متأسفانه امیر دلاور ایران قبل از رویارویی با خلیفه از بیماری قولنج که مدت ها به آن مبتلا بود درگذشت و ایرانیان دوستدار خود را غرق در اندوه و حسرت کرد. وی را در همان جندی شاپور به خاک سپردند. (بهنام رضایی ۱۳۸۰) در جنگ با خلیفه چون معتمد از اقامت یعقوب در جندی شاپور می ترسید، برای دلجویی پیکی فرستاد و او را وعده ی امارت فارس داد. یعقوب فرستاده ی خلیفه را پذیرفت. نزدیک بسترش شمشیری با مقداری نان و پیاز گذارده بودند، چون فرستاده ی خلیفه پیام خویش بگذارد، یعقوب به وی گفت:

«به خلیفه بگو که من اکنون بیمارم و اگر بمیرم هر دو از دست یکدیگر راحت می شویم، اگر بمانم بین ما جز شمشیر نخواهد بود. این مال و ملک و گنج و زر به نیروی هوش و همت گرد آورده ام نه از پدر به ارث بردم نه از تو به من رسیده است. نیاسایم تا سرت به مهدیه فرستم و خاندانت را نابود سازم، یا به آنچه گویم عمل کنم یا به نان جو و ماهی و تره بازگردم.»

بیماری یعقوب روز به روز شدیدتر می شد. یاران و برادرش، عمرو هرچه کردند از درمان و دارو نتیجه ای حاصل نشد. سرانجام یعقوب پس از شانزده روز بیماری، در روز دوشنبه دهم شوال ۲۵۶ هجری قمری برابر نهم ژوئیه ۸۷۹ میلادی درگذشت. او را در همان شهر نیاکانی، جایی که زمانی برترین آموزش گاه دانش روزگار خود بود به خاک سپردند.

آرامگاه یعقوب لیث صفاری

یعقوب در سال ۲۶۵ در گندی‌شاپور در اثر قولنج درگذشت. یعقوب را مردی باخرد و استوار توصیف کرده‌اند. حسن بن زید علوی که یکی از دشمنانش بود، او را از جهت استقامت و پایداریش سندان لقب داده بود. آرامگاه یعقوب لیث اکنون در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی دزفولدر روستایی به نام شاه‌آباد قرار دارد. قدمت آرامگاه یعقوب لیث صفاری، به دوره سلجوقی تا قاجار می‌رسد. آرامگاه با گنبد مضرس ساخته شده و با توجه به مرمت‌های مختلف، قدیمی‌ترین قسمت آن مربوط به دوره سلجوقی است. در معجم‌البلدان و در حدودالعالم نیز مزار یعقوب لیث را در جندی‌شاپور دانسته‌اند، شهری در ۱۵۰-۱۴۰ کیلومتری اهواز میان اندیمشک و دزفول که تپه‌های باستانی آن باقی است.

هرچند امروزه اثری از آن مزار موجود نیست اما گویند در روستای شاه‌آباد مزار امامزاده شاه‌ابوالقاسم است که بنا به اظهار مردم محل حدود ۳۰ تا ۳۵ سال پیش کتیبه‌ای به خط عربی بر آن گنبد وجود داشته که در آن نام یعقوب لیث، نخستین شه‌ریار ایران پس از اسلام نوشته بوده است. به احتمال بسیار قوی این بنا همان آرامگاه یعقوب است. (ویکی‌پدیا)

سخنان ناب امیر یعقوب

«ما به اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان را فراکس ندهیم، اگر خدای تعالی نصرت کند به ولایت سیستان اندر فزاییم آنچه توانیم». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان

«من مردی عیارپیشه‌ام، اگر نانی یابم بخورم و اگر نه، خدمت عیاران و جوان‌مردان می‌کنم و کاری اگر می‌کنم از برای نام می‌کنم نه از برای نان». یعقوب لیث - برگرفته از سمک عیار

«دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده‌اند، بنگرید که با بوسلمه، ابومسلم، برامکه و فضل سهل با آن همه خدمت که به ایشان کرده بودند چه کردند؟ و کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان

«من این پادشاهی و گنج خواسته، از سر عیاری به دست آورده‌ام نه از میراث پدر یافته‌ام». یعقوب لیث - برگرفته از سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک

«من داد را برخاسته‌ام بر خلق خدای تبارک و تعالی... سبب برکندن طاهریان و جور ایشان از مسلمانان من خواهم بود». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان

«من رویگر بچه‌ام، به قوت دولت و زور بازو کار خود به این درجه رسانیده‌ام و داعیه چنان دارم که تا خلیفه را مقهور نگردانم از پای ننشینم». یعقوب لیث - برگرفته از احیاءالملوک

از سخنان یعقوب لیث به عیاران سیستان

«ما نمی‌خواهیم و نباید بخواهیم مثل حکمرانان و کارگزاران ظالم زر و سیم بیندوزیم، اگر کسی چنین اندیشه‌ای در سر دارد سخت در اشتباه است، هدف ما بیرون راندن ظالمان از این آب و خاک است، برای رسیدن به این هدف تا پای جان ایستاده‌ایم، این سرزمین باید از چنگال بیگانه‌های یابد، تا ما زنده‌ایم برای عملی ساختن این منظور از هیچ کوشش دریغ نخواهیم کرد. پس از ما هم تکلیف بر عهده‌ی آنهاست که احساس زنده بودن دارد».

روزی « یعقوب لیث » بیمار شد. طبیبان او هر کاری کردند، نتوانستند معالجه اش کنند. آنها گفتند: « هر کاری از دست ما بر می آمد برای درمان تو کردیم اما فایده ای نداشت. حالا باید از بزرگان دین کمک بگیری، شاید نجات پیدا کنی. » بزرگان دربار، شیخ « سهل عبدالله تستری » را خبر کردند و از او خواستند تا دعایی در حق یعقوب کند. شیخ دعا کرد و گفت: « خدایا، سزای گناهان او را دادی، اینک پاداش عبادت های مرا به او بده تا از بیماری نجات پیدا کند. »

بعد از این دعا، یعقوب لیث بلافاصله شفا یافت، تا حدی که دیگر هیچ دردی احساس نمی کرد. او دستور داد که هزار دینار

بیاورند و پیش شیخ بگذارند. شیخ نگاهی به او کرد و گفت: « ما با قناعت کردن و چیزی نگرفتن از دیگران به این درجه رسیده ایم، نه با حرص زدن و گرفتن. »

یعقوب دستور داد ارابه مخصوصی آورند و شیخ را سوار آن کردند تا به خانه اش برگردد. در بین راه، خدمتکار دربار به او گفت: « ای شیخ: اگر آن پول را می گرفتی و به مردم فقیر می دادی بهتر نبود؟ »

شیخ گفت: « بندگان خدا روزی خود را از خدای خویش می گیرند. نباید در کار خداوند فضولی کرد. »

داستان یعقوب لیث و مرد مظلوم

یعقوب لیث سیستانی (صفاری) پادشاه سلسله صفاریان و نخستین شهریار ایرانی پس از اسلام، شی هرچه کرد خوابش نبرد. غلامان را گفت حکما به کسی ظلم شده او را بیابید. پس از کمی جست و جو غلامان بازگشتند و گفتند سلطان به سلامت باشد؛ دادخواهی نیافتیم اما سلطان را دوباره خواب نیامد.

پس خود برخاست و با جامه مبدل از قصر بیرون شد. در پشت قصر ناله ای شنید که : (خدایا! یعقوب هم اینک به خوشی در قصر خویش نشسته و در نزدیک قصرش اینچنین ستم می شود.)

سلطان گفت چه میگوی؟

اینک من یعقوبم و از پی تو آمده ام. بگو ماجرا چیست؟ آن مرد گفت: یکی از خواص تو که نامش را نمیدانم، شبها به خانه ی من می آید و به زور زن من را مورد آزار و اذیت قرار میدهد. سلطان گفت: اکنون کجاست؟ مرد گفت: شاید رفته باشد.

شاه گفت: هرگاه آمد، مرا خبر کن و آن مرد را به نگهبان قصر معرفی کرد و گفت هر زمان این مرد مرا خواست، به من برسانیدش حتی اگر در نماز باشم.

شب بعد، باز همان سرهنگ به خانه آن مرد بینوا رفت. مرد مظلوم به سرای سلطان شتافت. یعقوب لیث سیستانی، با شمشیر برهنه به راه افتاد. در نزدیکی خانه صدای عیش مرد را شنید. دستور داد تا چراغها و آتشدان ها را خاموش کنند آنگاه ظالم را با شمشیر کشت. پس از آن دستور داد تا چراغ افروزد و در صورت کشته نگریست؛ پس در دم سر به سجده نهاد، آنگاه صاحب خانه را گفت قدری نان بیاورید که بسیار گرسنه ام. صاحبخانه گفت: پادشاهی چون تو چگونه به نان درویشی چون من قناعت توان کردن؟

شاه گفت: هرچه هست بیاور. مرد پاره ای نان آورد و سبب خاموش و روشن کردن چراغ و سجده و نان خواستن سلطان را پرسید.

سلطان گفت:

آن شب که از ماجرای تو آگاه شدم، با خود اندیشیدم در زمان سلطنت من، کسی جرأت این کار را ندارد مگر یکی از فرزندانم. پس گفتم چراغ را خاموش کن تا محبت پدری مانع اجرای عدالت نشود، چراغ که روشن شد، دیدم بیگانه است. پس سجده شکر گذاشتم. اما غذا خواستیم از این رو بود که از آن هنگام که از چنین ظلمی در سرزمین خود آگاه شدم، با پروردگار خود پیمان بستم لب به آب و غذا نزنم تا داد تو را از آن ستمگر بستانم. اکنون از آن ساعت تا به حال چیزی نخورده ام...

گر به دولت برسی مست نگردي ، مردی گر به ذلت برسی پست نگردي ، مردی

اهل عالم همه بازیچه ی دست هوسند گر تو بازیچه ی این دست نگردي ، مردی

داستان نان و پیاز

یعقوب دستور داد مقداری پیاز و نان خشک و قدری آب و یک قبضه شمشیر در طبقی نهند و پیش فرستاده-ی خلیفه آورند. چون این بساط حاضر شد رو به رسول خلیفه کرد و گفت : «من مردی رویگر زاده-ام (مسگر) و از پدر رویگری آموخته-ام و خوردن من نان جوین و پیاز و تره بوده است و این پادشاهی و گنج و خواسته از سر عیاری و شیرمردی به دست آورده-ام. نه از میراث پدر یافته-ام و نه از تو دارم ... اگر از این بیماری برخاستم حکم میان من و خلیفه این شمشیر است ... اگر مطلوب من تسری پذیرفت خدای را سپاس میگویم ، و گر نه نان کشکین و پیشه رویگری برقرار است. یا آنچه گفتم به جای آورم یا با سرنان جوین و پیاز و تره شوم.»

و به گفته-ی «سرجان ملکم» نه خلیفه و نه روزگار بر کسی که عادت به خوردن اینگونه طعام کرده است دست نخواهند یافت. (مجله راهبرد فرهنگی ۱۳۹۳)

دو نامه دیگر از یعقوب لیث صفاری

یعقوب لیث صفاری وقتی بر کل ایران حاکم شد، ارتش پارس را به اهواز برد. خلیفه عباسی وقتی از جابجایی ارتش یعقوب آگاه شد بسیار ترسید. نامه ای به یعقوب لیث نوشت و اداره استانهای خراسان، طبرستان، گرگان، ری و پارس را به یعقوب داد و او را ساتراپ(فرماندار) همه آنها دانست.

در اینجا پاسخ نامه تاریخی یعقوب را بخوانید.

" به خلیفه مسلمین!المعتمد بالله عباسیان "

هنگامیکه ما در باره بخشش و کار شما شنیدیم که استانهای بسیاری از ایران را بخود ما ایرانیان بخشیده اید؛ بسیار فریفته شدیم، اما به برادرانمان گفتیم که خلیفه بغداد تا چه اندازه بخشنده و بزرگووار است که اداره استانهای خودمان را بخودمان واگذار میکند! از کجا خلیفه قدرت چنین دهشی را بدست آورده؟ خلیفه هرگز دارای استانهای ایران نبوده که اینک اداره شان را به ما ببخشد! اما بغداد - زمانی در بین النهرین که نخستین استان ایران بود بر روی خاکستر تیسفون و بر پشته ای از کشته شدگان سد ها و هزاران هم میهن ما ساخته شد. و شما روح سرگردان نیاکان کشته شده ما را شبها در حال گام زدن در کنار بارگه با شکوه خود میتوانید ببینید. آنها چشم در چشم شما میدوزند و شما را پریشان میکنند. آیا راست نیست که بغداد ببهای خون ایرانیان ساخته شده؟ خلیفه باید پاسخ این پرسش را به جهانیان بدهد. آیا آنچه که خلیفه و نیاکانش برای ایران کرده اند؛ میتواند نشانی از دادگستری داشته باشد؟ من یعقوب لیث، پسر لیث سیستانی ، یک مسگر ساده، یک کارگر ساده، یک فرزند ایران، با قدرت مردم ایران، با این نوشته هر دو اختیارات خلیفه را رد میکنم:

۱- نفرین و محکومیت خود، برادرانم و یاران ایران ام ۲۱-بخشش و بر گرداندن استانهای خودمان بخودمان را. من هرگونه میان آبی (دخال) بغدادیان در کار ایرانیان را رد میکنم. ما بخلیفه بغداد نیاز نداریم که استانهای خودمان را که پیشاپیش پس گرفته ایم و برای ایران است و نه هیچ کس دیگر؛ بما ببخشد. خلیفه شاید خلیفه جهان باشد، اما هرگز خلیفه ایران نمیتواند باشد.

اما نامه دوم :

نحله فکر ی خوارج از سال ۳۸ هجری پدیدار شد. این گروه تا سال ۲۴۵ هجری بدست یعقوب لیث صفاری ریشه کن شدند. این گروه در تمام بلاد مسلمین دست به کشتار و آدمکشی می زدند تا اینکه بدست عباسیان کشتار و باقی مانده آنها به سیستان رفتند. در زمان یعقوب لیث رئیس طایفه خوارج فردی بوده به نامه عمار خارجی نامه یعقوب لیث به عمار خارجی، رئیس خوارج سیستان، وقتی شنید که یک نفر به نام عمار از طایفه خوارج خود را امیر المومنین می داند و هر روز چند نفر را به بهانه ای گردن می زند.

به عمار خارجی

قبل از تو حمزه ابن عبدالله مردی بود که با کارگزاران خلیفه می جنگید و مردم را اذیت و آزار نمیکرد. حال تو هم ، اگر خواهی سر به سلامت ببری ادعای امیرالمومنینی از سر به در کن ، بر خیز و با سپاه خود به ما بپیوند که به اعتقاد نیکو برخواسته ایم. می خواهیم دست بیگانه را از سیستان کوتاه کنیم. و اگر خدا نصرت بدهد. سایر بلاد را نیز آزاد می کنیم. اگر این را نمی پسندی ، درسیستان کسی را میازار. امضاء یعقوب لیث صفاری

البته این فرد عمار خارجی با یعقوب لیث درگیر می شود. یعقوب لیث او را می کشد. خوارج هم، ازاین به بعد کاملا از بین می روند..(احمد قربانی ۹۳)

نتیجه

بررسی تاریخ زندگی بزرگانی مثل یعقوب و فرایند تاریخ و ادبیات کهن این مرزوبوم با اشتراکات تاریخی و جغرافیایی سبب شده است تا هم ما علاقمند و موظف به مطالعه تاریخ و جغرافیای تاریخی و بزرگان بنام منطقه شویم و هم توجه خوانندگان گردشگران محترم کشور را به این منطقه وسیع و پهناور بین سه کشور مسلمان آسیایی وایران که برای ما از بسیاری جهات اهمیت دارند، جلب می کنیم.

داستان یعقوب لیث در کنار گذشته تاریخی مشترک، ویژگیهای جغرافیایی مشترک، پیوندهای فرهنگی، زبانی، نژادی ، قومیتی، ودینی مشترک از مهمترین ویژگیهایی است که سیستان وبلوچستان را با استانها وکشورهای هم مرز در یک حوزه فرهنگی، و تمدنی قرار می دهد و زمینه لازم را برای همگرایی فراهم می کند.

اما آنچه مهم است این است که باید این ویژگیهای مشترک را شناخت و شناساند و اعتماد کشورهای منطقه را جلب کرد و در پس آن وحدت و پیوند پایدار ایجاد کرد و از این وحدت در جهت توسعه اقتصادی، سیاسی،فرهنگی و اجتماعی بهره گرفت.

در همین خصوص، با احترام به تاریخ مشترک منطقه سیستان وبلوچستان بزرگ، این مهد فرزندان، یادی از یعقوب لیث صفاری معروف به پدر زبان پارسی به پاس خدمات شایان توجه ایشان به استقلال،آزادی و سر بلندی این سرزمین بزرگ و مشترک کردیم.تا با کمک گردشگری به توسعه منطقه دست یابیم.

شاهنامه فردوسی نمونه بارز گردشگری ادبی ورستم و یعقوب لیث و حمل جیند برند گردشگری ادبی واسطوره‌های سیستان وبلوچستان

برخی مشاهیر ادبی ایران فراتر از دامنه زبان فارسی، شهرت جهانی داشته‌اند و علاقه‌مندان بسیاری در سطح جهان دارند که مثال بارز آن فردوسی و اثر بی بدیلش شاهنامه است که در کنار مشاهیر استان می‌تواند در توسعه گردشگری ادبی نقش داشته باشد و در میان قابلیت‌های گردشگری ادبی در ایران و در سیستان و بلوچستان جایگاه ویژه‌ای دارد. بسیاری از مکان‌های گردشگری که در کشور ما وجود دارند، با اسطوره‌ها و افسانه‌ها درآمیخته‌اند و کهن دیار سیستان و بلوچستان مهد اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران زمین به شمار می‌رود، اما موضوع این است که تاکنون از این منظر به آن‌ها توجه نشده و ما از تمام ظرفیت‌های موجود استفاده نکرده‌ایم. به طور مثال اگر تنها به روایت‌های شاهنامه فردوسی توجه کنیم، با دنیایی از افسانه و اسطوره‌ها مواجه می‌شویم همچنین در داستان زندگی و رشادت‌های دوره صفاریان که کمترین بهره‌ای از آن‌ها نبرده‌ایم. هرچند این موضوع به‌تنهایی توانمندی جذب گردشگری ادبی را ندارد؛ چراکه این‌ها تنها جاذبه‌های گردشگری ادبی بوده و برای شکل‌گیری یک محصول نیازمند فراهم آوردن زمینه‌هایی چون دسترسی، خدمات مهمان‌نازی، امکانات زیربنایی و مهم‌تر از همه عناصر نهادی و سازمانی در قالب تبلیغات و بازاریابی محصول گردشگری ادبی هستیم.

ظرفیت‌های سیستان و بلوچستان در عرصه گردشگری ادبی

- ۱- شاهنامه و داستانهای شاهنامه
- ۲- تشکیل اولین شهریارای ایران به دست امیر یعقوب لیث
- ۳- سرودن اولین شعر پارسی در دوره یعقوب لیث صفاری توسط شاعر بزرگ آن دوره محمد وصیف سیستانی و زنده کردن خط و ربط پارسی در دوره صفاریان توسط یعقوب لیث
- ۴- سرودن اولین شعر توسط نخستین زن شاعره پارسی گوی اولین کتاب نثر پارسی
- ۵- شهدا گرانقدر در طول تاریخ که با دلاوری از کیان ایران دفاع کردند (شهیدان میرحسینی - عالی - مسلم کیخا - اخلاقی - لکزایی - مرادزهی - جنگی زهی - خزایی - و...)
- ۶- ترجمه اولین قرآن به گویش محلی
- ۷- فرخی سیستانی
- ملک شاه حسین سیستانی
- استعمار ستیزی حمل جیند در بلوچستان
- سید ظهور شاه هاشمی او در ۲۱ آوریل ۱۹۲۷ در گوادر چشم به جهان گشود و در ۴ مارس ۱۹۷۸ در کراچی از دنیا رفت.
- مولوی عبدالله روانبد (مشهور به سعدی بلوچستان) می باشد. ان شاءالله ادامه این شعر بزودی برای شما دوستان در اینجا قرار داده خواهد شد.
- محمد اشرف سربازی می باشد که در سال ۱۳۱۶ ه.ش در محله ریکسر چشم به دنیا گشودند که بعدها بعنوان یکی از شخصیت‌های علمی و ادبی بزرگ زبان بلوچی ظاهر شد
- دینارزهی از پیشکسوتان موسیقی محلی سیستان و بلوچستان متولد سال ۱۳۲۲ بمپور ایرانشهر
- شیر محمد اسپندار یگانه دونلی نواز ایرانی

- عباس باقری وشعرا معاصر زابل وبلوچ
- زنده یاد مستیان مالکی - کامل خان هوت - مزار گلستانه - یادگارزهی - و....
- ایرج افشار سیستانی محقق ونویسنده بزرگ سیستان وبلوچستان
- غلامعلی رئیس الذاکرین دهبانی زاده فروردین ۱۳۱۸ در روستای دهنوی زابل و آغازگر سرایش شعر به گویش سیستانی می باشد . وی نخستین کتاب شعرش را به گویش سیستانی در سال ۱۳۵۵ با نام « عیدوک » منتشر نمود .
- وخیلی دیگر از فعالین این حوزه که اسامی همه این عزیزان از حوصله بحث خارج است .
- موسیقی اصیل استان -رقص سیستانی وبلوچی
- افسانه ها وداستانهای عامیانه..

پیشنهادهات

شاهنامه یکی از برجسته‌ترین مفاخر ایران محسوب می‌شود که در کنار داستان حماسه یعقوب لیث، پهلوانی های مفاخری همچون حمل و دیگر قابلیت های این حوزه، فرصت‌های بسیاری را در زمینه گردشگری ادبی و تاریخی پیش روی ما قرار می‌دهد. این قابلیت‌ها را می‌توان در سه بعد مربوط به علاقه‌مندان به ادبیات فارسی وبزرگان این عرصه وآثارشان ، برگزاری رویدادهای فرهنگی با محوریت جشنواره ادبی بزرگداشت فردوسی وشاهنامه و یعقوب لیث، حمل و...و رویدادها وجاذبه‌های برگرفته از ادبیات، متن شاهنامه وزندگانی امیر یعقوب وبزرگانی چون حمل دسته‌بندی کرد. درواقع می‌توان بر مبنای این سه بعد، به جذب گردشگر ادبی با محوریت یعقوب لیث وفردوسی وشاهنامه وسایر ادبا در مقیاس ملی و بین‌المللی پرداخت.

در بعد اول که مرتبط با علاقه‌مندان به ادبیات فارسی است، پهلوانی ها وزنده کردن خط وربط پارسی در دوره صفاریان در کنار فردوسی وشاهنامه وحماسه نامه های حمل ومیر کنبرو یکی از پایه‌های مهم ادبیات فارسی محسوب شده وشاهنامه اصیل‌ترین متن در پاسداشت ادبیات فارسی در کنار سایر آثار ادبی است. به همین علت علاقه‌مندان بسیاری خواهان بازدید از مکانها و محیطی هستند که امیر یعقوب زندگی نمود وبا رشادت ها ودلاوریها اولین حکومت رسمی ایران را تاسیس وزبان پارسی را نجات دادویا حمل رشد ونمو داشت ورشادت های خودرا برعلیه استعمارگران نشان داد همچنین مکان سرایش شاهنامه ودیگر منابع در آن صورت پذیرفته است. این علاقه‌مندان ادبیات فارسی در سراسر نقاط جهان زندگی می‌کنند و جذب این دسته نیازمند بسترسازی لازم در راستای جذب و شکل دادن به تورهای گردشگری ادبی وسفر علاقه مندان بوده تا از هر نقطه از جهان به راحتی به استان سفر کنند.

بعد دوم، برگزاری جشنواره‌های ادبی مرتبط با بحث یعقوب وخدمات وی وفردوسی وشخصیت های شاهنامه - وسایر ادبا وشعرا همچون مراسم بزرگداشت زادروز این پهلوان و حماسه گرانی چون حمل است که هر سال برگزار می‌شود. تا ضمن گستره حوزه نفوذ داخلی، حوزه نفوذ خارجی نیز گسترش یابد.

بعد سوم، فراهم آوردن قابلیت‌های گردشگری ادبی بر مبنای شاهنامه وزندگی یعقوب وسایر آثار شاخص است.؛ از شاهنامه‌خوانی ونقالی گرفته تا مسیرهای رفت وآمد ونبردهای یعقوب ویا حمل ومحل های یادشده در شاهنامه وبازسازی داستان‌های ادبی ، همگی جزو قابلیت‌هایی است که می‌توان بر مبنای آن گردشگری تفریحی فرهنگی وادبی را جذب کرد. بازسازی تاریخ صفاریان در قالب ساخت موزه‌های یعقوب لیث وموزه شاهنامه وشهرک‌های خاص با عناوینی همچون شهرک داستانی اساطیراستان یا پارک شاهنامه وموزه مکان هایی با موضوع حمل می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. در این شهرک می‌توان مراحل مختلق

دولت صفاریان و برای هفت‌خوان شاهنامه فردوسی وزندگی حمل و... ایده‌پردازی کرده و مکانی با عنوان اولین شهریار و... راه‌اندازی کرد و در آن، برخی از داستان‌های منتسب به امیر و شاهنامه و حمل را به روش‌های کارآمد و روزآمد روایت کنیم و تصویر و مجسمه بعضی از شخصیت‌های آن دوره را طراحی و اجرا کنیم. آیا نتیجه این کار، این نخواهد بود که در وهله نخست، گردشگران را به بخش دیگری از ایران که امروز کمتر مورد توجه گردشگران قرار می‌گیرد، هدایت و ادبیات حماسی سرزمینمان را به گردشگران معرفی می‌کنیم. همچنین در این میان، ارج زبان فارسی و فردوسی هم بیش‌تر می‌شود.

کلام نهایی اینکه بزرگانی همچون یعقوب لیث ورستم و فردوسی و حمل نه تنها در دورانهای گذشته توانستند به ایران خدمت کنند بلکه با یادآوری و معرفی آنها به نسل جوان و گردشگران با بهره از گردشگری فرهنگی نه یک تفنن غیرضروری، بلکه بستری برای بازیابی هویت تاریخی فراهم گردیده تا در عصر جهانی‌سازی فرهنگ و اقتصاد در بحث اقتصاد مقاومتی، بتوانیم جایگاه واقعی خود را تعریف کنیم. همانگونه که در منابع آمده شاهنامه که برگرفته از اقدامات امیر یعقوب در پاسداشت ادبیات کهن ایرانی و تلاش فردوسی است، شناسنامه همه ایرانیان می‌باشد و فردوسی در بسیاری از داستانهای خود از سیستان و بلوچستان یاد میکند، ادب و فرهنگ و هنر از دیرباز جایگاه سترگی در بین مردمان این دیار داشته و زندگی ایشان با اسطوره و حماسه و شعر و ادب و موسیقی عجین گردیده چه شعرا و ادبا بزرگی که از این دیار سر برآستان ادب فرود آورده اند و چه آثار گرانبهایی که خلق نموده اند و چه ادبیات گرانبسگی که در فرهنگ عامه این مرزوبوم وجود دارد و آشنایی و دیدن آن برای هر گردشگری خاطره انگیز و آموزنده است جا دارد با توجه بیشتر به رونق گردشگری بخصوص گردشگری تاریخی فرهنگی و ادبی بهره وافر از این قابلیت ارزشمند در مسیر رشد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مردمان این دیار و در مسیر توسعه پایدار استان سیستان و بلوچستان برداریم.

منابع

- ۱- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۶۷، بزرگان سیستان، مرغ آمین، ص ۱۱۸، تهران
- ۲- تصحیح ملک‌الشعرا بهار، ۱۳۱۴، تاریخ سیستان، کتابخانه‌ی زوار، تهران، ص ۲۰۰
- ۳- اعظم سیستانی، محمد، ۱۳۶۹، سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، مطبعه‌ی دولتی کابل، افغانستان ص ۱۰۳
- ۴- (حسین‌علی حیدری‌نسب، وحید کیخواه‌مقدم، حبیب‌الله جوان، محمدرضا برآهویی)، ۱۳۸۰ «گذری بر زندگی یعقوب لیث سیستانی، اولین شهریار ایران پس از اسلام و مؤسس سلسله‌ی صفاریان»، روابط عمومی دانشگاه زابل، بازنویسی: علیرضا افشاری
- ۵- پایتخت‌های ایران، محمدیوسف کیانی، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۴۱
- ۶- سر نوشتار برگرفته از عنوان مقاله «نسیم خلیلی (روزنامه شرق)
- ۷- سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، ص ۱۸۳
- ۸- تاریخ دولت صفاریان، حسن یغمایی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۱۲
- ۹- برگرفته از مجله افراز (نامه درونی انجمن فرهنگی ایران‌زمین)، شماره ۸۰ هجری، از تابستان ۱۳۸۴ تا بهار ۱۳۸۵ خورشیدی، صفحه ۸۷ تا ۹۱
- ۱۰- یعقوب لیث، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، کتابخانه‌ی ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۹۹
- ۱۱- تاریخ نهضت‌های ملی، عبدالرفیع حقیقت، کتاب ایران، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۳۳

۱۲-ویکی پدیا

۱۳- اویسی،عباس،۱۳۹۵،آیین ملک داری یعقوب لیث،ایرنا